



## روشنفکری دینی در بوته آزمایش

سعید حجابیان

بسته به آن که روشنفکری و دین را چگونه تعریف کنیم، طبعاً آزمون‌هایی که «روشنفکری دینی» با آن مواجه است متفاوت خواهد بود. اگر روشنفکری را با معیار خردورزی نقاد و تمهید نسبت به آرمانی خاص، تعریف کنیم و دین را واجد جزم‌هایی جهان‌روا<sup>۱</sup> بپنداریم، آن گاه باید دید روشنفکری دینی چگونه می‌خواهد با عقل نقاد خود، چنین جزم‌هایی را برتابد. روشنفکری پرآمده از مدرنیته است؛ یعنی جوهر روشنفکری بر عقلانیت مابعد کانتی<sup>۲</sup> استوار است و به همین دلیل از قدرت نقد فراوانی برخوردار است. روشنفکر کسی است که قدرت نقد دارد و جامعه، سنت، سیاست و حتی خودش را نقد می‌کند. البته در این جا منظورم روشنفکر دینی است و نه روشنفکر مسلمان، این دو با هم تفاوت دارند. انسان می‌تواند روشنفکر باشد و مسلمان هم باشد. اما منظور من در این جا از روشنفکر دینی، روشنفکری است که موضوع و متعلق پژوهش و عملش، دین است. روشنفکری دینی یک پروژه است که در مقام جمع جزم و خرد نقاد برمی‌آید. روشنفکری به لحاظ خاستگاهش و استواریش بر عقلانیت انتقادی، با جزمیت سر و کاری ندارد. بنابراین، اولین چالش این است که آیا روشنفکر دینی حاضر است پروژه خود را در چنین محیط انتقادی‌ای پیش ببرد؟ حاضر است جرات فکر کردن و نقد کردن داشته باشد؟ آیا حاضر است جزم‌های خود را در داخل تیزاب نقد بیندازد؟ ممکن است بگوییم روشنفکری دینی در منزل بین سنت و مدرنیته خانه کرده است. این منزل در واقع ایدئولوژی است. مساله این است که ایدئولوژی حاضر نمی‌شود تا آخر پیش برود. ایدئولوژی سعی می‌کند سنت را به شکل جدید و مدرن بازسازی کند. اگر گفته شود پروژه روشنفکری دینی، ایدئولوژی سازی است، سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا

ایدئولوژی‌ها در مقابل عقلانیت انتقادی تاب آورده‌اند؟ جدی‌ترین ایدئولوژی‌ها، مثل مارکسیسم هم در مقابل عقلانیت انتقادی تاب نیاورده‌اند. پس چالش اول این است که روشنفکری دینی به این سوال پاسخ دهد که می‌خواهد در کجا بایستد؟ در منزل ایدئولوژی؟ یا می‌خواهد نقد عقلانیت را تا نهایت منطقی‌اش که پست‌مدرنیسم است، برساند؟ که در این صورت دیگر روشنفکری دینی نیست، چرا که در منزل پست‌مدرنیسم به دام نسبی‌گرایی می‌افتد که در آن هر چیز مجاز است و این نمی‌تواند با دین که به هر حال دارای گزاره‌های جهان‌شمول است، مطابقت کند. ممکن است عده‌ای فکر کنند می‌توانند درون "عقلانیت" جزیره‌هایی برای جزم‌های خود دست و پا کنند. بنابراین شاید بعضی بگویند: "روشنفکری دینی" در پروژه "عقلانیت" جای می‌گیرد؛ برخی دیگر آن را در پروژه "عقلانیت حداقلی" جای می‌دهند؛ دسته سوم هم آن را به پروژه "عقلانیت حداکثری" می‌برند. تا به این‌جا، غیر از "ایدئولوژی‌سازی"،

نویی بنا کرده‌اند، چون از نظر آن‌ها دین در قالب گذشته‌اش، دوامی نخواهد داشت. عده‌ای دین را به فرهنگ تبدیل کرده‌اند، مثل بعضی اعراب که گفته‌اند: "الاسلام حصیله الروح العربی" (اسلام عصاره روح عربی است). عده دیگری دین را به معنویت تبدیل کرده‌اند. ایشان بر این نظرند که وظیفه دین، "تقلیل مرارت و تحریر و تحری حقیقت" است. دسته چهارم دین را فاقد شریعت کرده‌اند. ایشان شریعت را به عبادات و معاملات تقسیم کرده‌اند. عبادات را خصوصی و معاملات را عرفی ساخته‌اند. عبادات، رابطه انسان و ماوراء است. از نظر ایشان، دین، تنها برای خدا و معاد آمده است، یعنی برای جایی که عقل آدمی، به آن نمی‌رسد. به این معنا آن را عرفی کرده‌اند و سپهر عمومی را از عرصه خصوصی جدا ساخته‌اند. پنجمین دسته با نگاه پسینی و کارکردگرایانه به دین نگریسته‌اند. ایشان می‌گویند: هر آنچه به نفع بشر است همان دین است. آنچه مطابق عدالت و آزادی است و به عدالت و آزادی

یک خانه، آرام و قرار نمی‌گیرند. بنابراین ۱۴ حالت باقی می‌ماند که می‌توان برای هر یک نمایندگان را نیز سراغ گرفت. چالش دوم جریان روشنفکری دینی، این است که روشنفکری دینی باید هم‌زمان در دو جبهه بجنگد. او از یک سو با روشنفکر سکولار و از سوی دیگر با سنت درگیر است، دو جبهه‌ای که هم سابقه‌ای قوی دارند و هم پایگاهی قوی. روشنفکر سکولار حداقل ۴ سده در دنیا سابقه دارد و هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ انباشت تجربه، بسیار قوی است. سنت هم پایگاهی قوی دارد؛ حوزه علمیه و مراکز آموزشی دارد و در عین حال سعی کرده است خود را با سنت‌های غربی مانند شوآن و گنون گره بزند و یا از آن‌ها وام بگیرد و خود را تقویت کند. روشنفکری دینی با عمر کوتاهی که دارد و با همه ضرباتی که متحمل شده است، باید در یک زمان در دو جبهه قوی بجنگد. چالش سوم، مشکل داخلی روشنفکری دینی است. ما با پدیده‌ای به نام روشنفکری دینی مواجه نیستیم، بلکه با روشنفکری‌های دینی

عقلانیت - ایدئولوژی	عقلانیت - فرهنگ	عقلانیت - معنویت	عقلانیت - دین عرفی	عقلانیت - دین کارکردی
عقلانیت حداقلی - ایدئولوژی	عقلانیت حداقلی - فرهنگ	عقلانیت حداقلی - معنویت	عقلانیت حداقلی - دین عرفی	عقلانیت حداقلی - دین کارکردی
عقلانیت حداکثری - ایدئولوژی	عقلانیت حداکثری - فرهنگ	عقلانیت حداکثری - معنویت	عقلانیت حداکثری - دین عرفی	عقلانیت حداکثری - دین کارکردی

سه راه و پیشنهاد مطرح در رابطه با پروژه روشنفکری دینی را بر شمردم. در این سه راه، در "عقلانیت" دست برده شده است. پنج راه هم وجود دارند که در آن‌ها، در "دین" دست برده شده است. عده‌ای از دین ایدئولوژی ساخته‌اند؛ یعنی در آن باز مهندسی کرده‌اند و هندسه آن را تغییر داده‌اند؛ برخی مسائل را به پست‌برده‌اند و برخی مسائل را بیرون آورده‌اند و با آن‌ها ساختمان

می‌انجامد، آن، دین است. ایشان دین را با معیارهای بیرونی سنجیده‌اند. پس ۱۵ حالت برای پروژه روشنفکری دینی قابل تصور است. این ۱۵ حالت را می‌توانید در جدول زیر ببینید. یکی از این ۱۵ حالت قابل تحقق نیست. یعنی حالتی که جزمیت (ایدئولوژی) و عقلانیت انتقادی (عقلانیت حداکثری) در کنار هم قرار می‌گیرند؛ این دو در هیچ حالتی کنار هم، در زیر یک سقف و

مواجهیم. همان طور که پیش‌تر هم گفتیم، از لحاظ جامعه‌شناختی چند نوع روشنفکری داریم. مارکس روشنفکران را از لحاظ طبقاتی تقسیم‌بندی می‌کند. ما هم در مقابل می‌گوییم: روشنفکر تعلق طبقاتی ندارد. گرامشی نیز روشنفکران را به روشنفکران ارگانیک و غیرارگانیک تقسیم می‌کند. از نظر اندیشگی هم می‌توان روشنفکران را تقسیم‌بندی کرد. پیوستار زیر این تقسیم‌بندی را نشان می‌دهد:

روشنفکران عرفی	روشنفکران معنوی	روشنفکران دینی	روشنفکران مذهبی	روشنفکران مکتبی	روشنفکران بنیادگرا	روشنفکران سنتی
----------------	-----------------	----------------	-----------------	-----------------	--------------------	----------------

روشنفکران عرفی، عرفی باقی بمانند. روشنفکران بینابین هم ضعیف شوند یا از بین بروند یا پایگاه اجتماعی خود را از دست بدهند، آن گاه جامعه توزیع قطبی پیدا خواهد کرد (نمودار ۲).

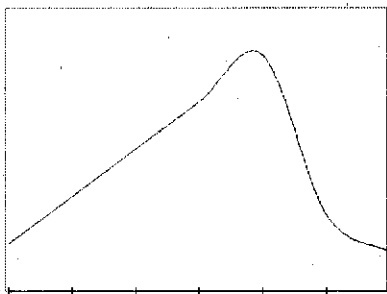
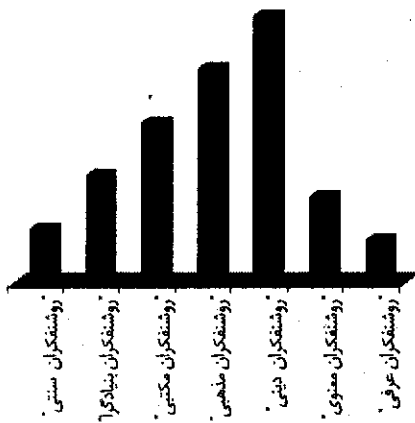
در شرایط قطبی شدن، جامعه مستعد تعارض و تضاد و خشونت است. مثل ترکیه ۲۰ سال پیش یا مصر فعلی. عراق فعلی نیز هم از نظر قومی، هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی قطبی است. این بحث، لوازم و پیامدهای سیاسی نیز دارد. فایده استراتژی مشروطه خواهی در عرصه سیاست این است که از قطبی شدن جامعه جلوگیری می کند. روشنفکران اگر به دنبال "تقلیل مرارت" هستند، نباید اجازه دهند جامعه قطبی شود، گرچه "تحریر حقیقت" صورت نگیرد؛ در این معنا، من نتیجه گرا هستم، یعنی طرفدار کسی هستیم که جامعه را قطبی نکند.

مساله چهارم روشنفکران دینی، عدم رابطه تئوری و عمل است. به طور کلی و به طور اخص در ایران، رابطه بین تئوری و عمل باید نوعی رابطه دیالکتیکی باشد، اما در این جا با نوعی سکتاریسم مواجهیم. روشنفکری دینی باید خودش را در عمل محک بزند، اما در ایران، این پروژه منحصر به جمع های محدود و محافظی شده است که فقط مختص خود روشنفکران دینی است. روشنفکران دینی نکوشیده اند این پروژه را با پایگاه مشخص اجتماعی شان پیوند بزنند. این قطع رابطه تئوری و عمل باعث شده است که نه دینشان با دین مردم در ارتباط باشد و نه روشنفکری شان به کار مردم بیاید. در غرب، روشنفکران عمدتاً نقش پیشواز داشته اند و توانسته اند جوامع خود را تکان بدهند، مثل امیل زولا. اولین مساله روشنفکری در غرب با قصه دریغوس و دفاع امیل زولا از او مطرح شد. در آن واقعه، امیل زولا به عنوان یک روشنفکر، وکیل یک افسر یهودی متهم به جاسوسی شد و از این طریق، جامعه را متوجه حقانیت جریان روشنفکری کرد. اما در جامعه ما رابطه بین نظر و عمل گسسته شده و روشنفکری دینی نتوانسته است خود را در حوزه های زیست بوم اعم از شعر، موسیقی، NGO ها، احزاب و ... بازتاب دهد و به همین دلیل ابتر مانده است. این موضوع موجب لاغر ماندن تئوری هم شده است. زیرا وقتی یک

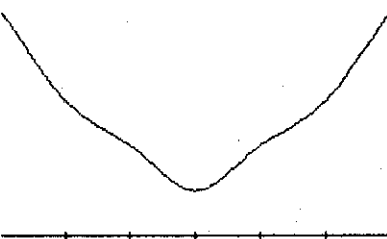
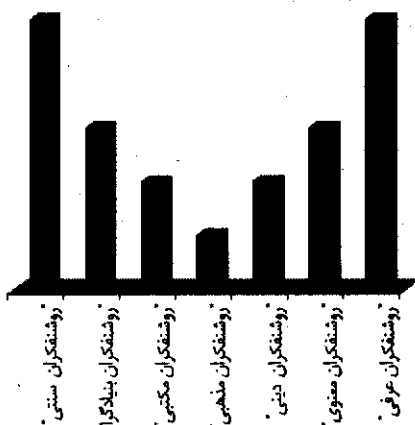
سوال مهمی که می توان درباره این پیوستار مطرح کرد، این است که آیا با توجه به تغییرات اجتماعی و شرایط امروز دنیا و نیز جامعه ایران، باز هم می توان همچنان سنتی باقی ماند؟ امروز برخی سنت گرایان به نظامیان بنیادگرایی که به تازگی به قدرت رسیده اند، نزدیک شده اند. این بنیادگرایان نیز ظاهراً خود را به آزادی خواهان و عدالت طلبانی چون دکتر علی شریعتی نزدیک می بینند. از همین روست که ملاحظه می کنید ظرف دو سه سال اخیر، دستگاه های رسمی، سالگرد مرحوم دکتر شریعتی را بیشتر و گرم تر گرامی می دارند. برخی شاگردان مرحوم شریعتی که ابتدای انقلاب، خود را روشنفکر مکتبی می نامیدند، امروز خود را با عنوان روشنفکر مذهبی معرفی می کنند. دیگرانی که در زمان دولت موقت با عنوان روشنفکر مذهبی شناخته می شدند، امروز مدافع عنوان روشنفکری دینی هستند. نزدیکی روشنفکران دینی به روشنفکران معنوی نیز محسوس است: به نظر می رسد روشنفکران معنوی نیز به تدریج به سمت روشنفکران عرفی میل پیدا می کنند.

بنابراین با کمی دقت در پیوستار فوق در می یابیم جهت تغییر، از سنت به سمت عرفی شدن بوده است. اگر نمودار پایگاه های اجتماعی روشنفکران فوق الذکر را به طور تخمینی رسم کنیم، به وضوح خواهیم دید که در ده سال اخیر، این نمودار به سمت راست چوله شده است. تا وقتی که دولت، یک دولت ایدئولوژیک دینی است، چولگی این نمودار به سمت راست خواهد بود<sup>۵</sup> (نمودار ۱).

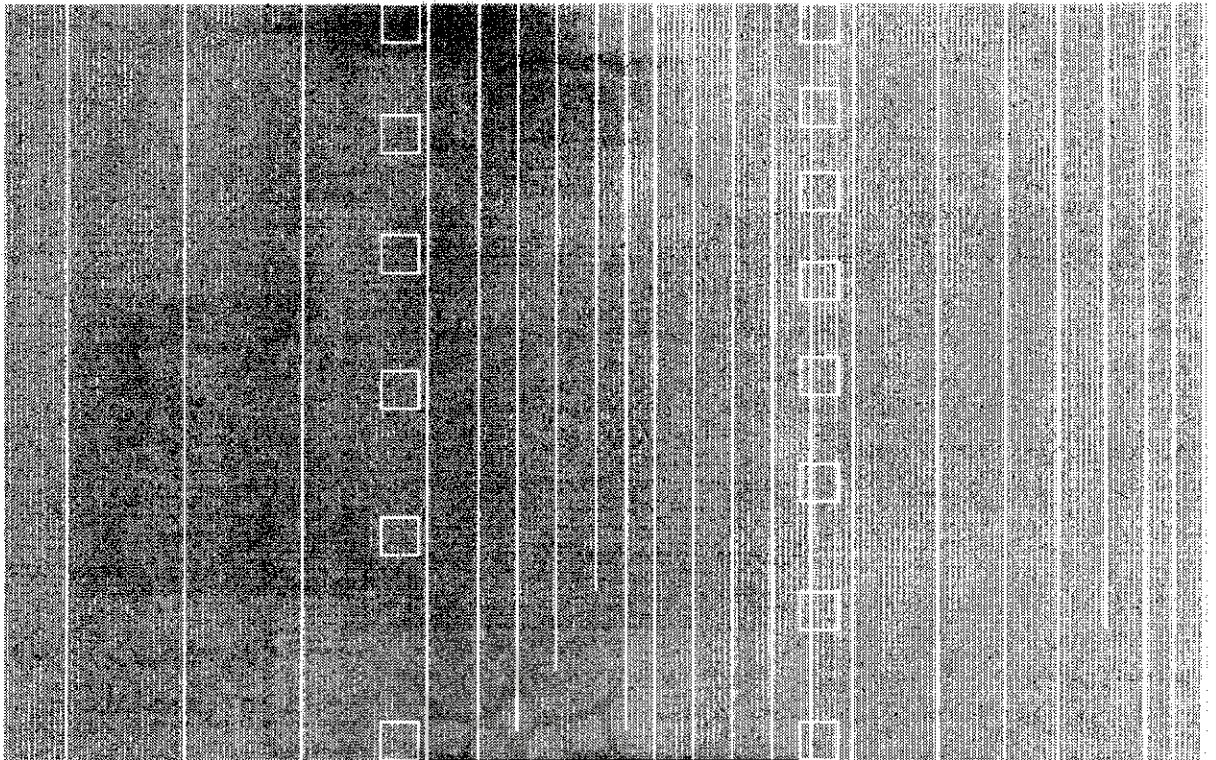
همان طور که نمودار نشان می دهد، بلا نظر می رسد در شرایط فعلی از میان نخبگان جامعه ما، روشنفکران مذهبی و روشنفکران دینی در مقایسه با دیگران پایگاه اجتماعی قوی تر و وسیع تری دارند. از آن سو ملاحظه می کنیم که روشنفکران سنتی و روشنفکران عرفی در دو سوی طیف، پایگاه اجتماعی ضعیف تری دارند. همین امر باعث شده است منحنی فوق، یک منحنی توزیع نرمال باشد، البته یک منحنی توزیع نرمال با چولگی به سمت راست. به عبارت دیگر در شرایط حاضر، جامعه قطبی وجود ندارد. ما در برابر منحنی توزیع نرمال، منحنی توزیع قطبی داریم. اگر روشنفکران سنتی، سنتی باقی بمانند،



نمودار ۱: توزیع نرمال پایگاه های اجتماعی روشنفکران در بین نخبگان



نمودار ۲: توزیع قطبی پایگاه های اجتماعی روشنفکران در بین نخبگان



پانوشته‌ها

مطابق عقلانیت حداکثری، اثبات ممکن است، اما اثبات امری عینی و عام است، به این معنا که می‌توان له یک اعتقاد برهان قاطعی اقامه کرد که عموم عقلا در جمیع زمان‌ها آن برهان را معتبر و قانع‌کننده بیابند. مطابق عقلانیت حداقلی نیز اثبات ممکن است، اما اثبات امری عینی و وابسته به شخص است، به این معنا که می‌توان له یک اعتقاد برهانی اقامه کرد که عموم عقلایی که در مقدمات و پیش فرض‌ها با ما هم رایند، آن برهان را معتبر و قانع‌کننده بیابند. البته مقدمات و پیش فرض‌های مشترک نیز در جای خود و در صورت لزوم می‌توانند موضوع بحث و انتقاد قرار گیرند. در این‌جا عینیت فرآیند اثبات در گرو عینیت فرآیند نقد است. بنابراین در چارچوب عقلانیت حداقلی، نوعی اثبات مقید اما عینی (یعنی متکی به عینیت نقد) امکانپذیر انگاشته می‌شود. از این رو می‌توان عقلانیت حداقلی را «عقلانیت انتقادی» نیز نامید.

در چارچوب عقلانیت اثبات به منزله فرآیندی عام و عینی متمتع است. به بیان دیگر مطابق این تلقی، اثبات یک اعتقاد چیزی نیست جز حصول اجماع و توافق عقلای یک جامعه در باب آن اعتقاد. بنابراین عقل مقوله‌ای کاملاً تاریخی است و هیچ منطقی جز عرف جامعه ندارد.

#### ۴. Reengineering

۵. لازم به توضیح است که در این نمودار روشنفکران چه گنجانده نشده‌اند. روشنفکران چه نیز ایدئولوژیک هستند؛ آن‌ها طرفدار مارکسیسم ایدئولوژیک هستند. در جامعه ما عده‌ای به غلط، روشنفکران چه را در زمره روشنفکران عرفی محسوب می‌کنند.

#### ۱. Universal

۲. عقلانیت مابعد کانتی، عقلانیت انتقادی است. باید دقت کرد که پیش از کانت هم تلاش‌های عقلانی در سپهر اندیشه داشته‌ایم. به عنوان مثال می‌توان به دو جمله از سنت آگوستین و سنت آکویناس اشاره کرد. سنت آگوستین می‌گوید: «خرد ما، ایمان ماست.» مراد او این است که ایمان، شاقول خرد ماست؛ یعنی عقلمان را آن قدر می‌تراشیم تا با شاقول ایمان، تراز شود. سنت آکویناس هم می‌گوید: «ایمان ما، خرد ماست.» مومن، چون مومن است، ایمان خود را نقد نمی‌کند، بلکه آن را تائیل می‌کند. سنت آکویناس چنین معنایی را از این جمله مراد کرده است. به هر حال، سنت آگوستین و سنت آکویناس، هر دو، نمایندگانی از کوشش‌های عقلانی ماقبل کانتی هستند. تفاوت عقلانیت مابعد کانتی با این قبیل کوشش‌ها در خصلت انتقادی آن است.

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره مناسبات میان عقل و دین و نیز مفاهیم «عقلانیت حداقلی»، «عقلانیت» و «عقلانیت حداکثری» مراجعه کنید به:

نراقی، احمد: مقاله «نقد عقلی و تمهد دینی»، ماهنامه کیان، دی و بهمن سال ۷۵، شماره ۳۴، صص ۳۵-۳۲. در این‌جا برای اجتناب از سردرگمی، توضیحی در باب این سه مفهوم را از مقاله فوق‌الذکر نقل می‌کنم: به طور کلی دست‌کم می‌توان سه تلقی متفاوت از عقلانیت داشت: عقلانیت حداکثری، عقلانیت حداقلی و عقلانیت. وجه تمایز اصلی این سه نوع نگرش را می‌توان در نوع تلقی آن‌ها از امکان یا امتناع اثبات دانست:

روشنفکران دینی نگویید، بلکه خود را با پارکگاه مشخص اجتماعی نشان بدهید و این قطع رابطه تئوری و عمل باعث شده است که نه دینشان با دین مردم در ارتباط باشد و نه روشنفکری‌شان به کار مردم بیاید.

تئوری، اجتماعی نشود، بارور نمی‌گردد و لاغر می‌ماند. عده‌ای معتقدند روشنفکران نباید کار پراتیک بکنند؛ اما من معتقدم روشنفکر برای آزمون تئوری خودش هم که شده، باید برای آن سنگ محک پیدا کند و بین نظر و عمل رابطه برقرار سازد. برای مثال به فوکو نگاه کنید که برای توصیف زندان و دارالمجانین چقدر با واقعیات درگیر می‌شود و وارد این محیط‌ها می‌گردد. ادوارد سعید هم نمونه خوبی است. این با روشنفکری که گوشه خانه می‌ماند و فقط با کتاب‌هایش سر و کار دارد و از واقعیات و جامعه‌اش فرسنگ‌ها فاصله دارد، بسیار متفاوت است.